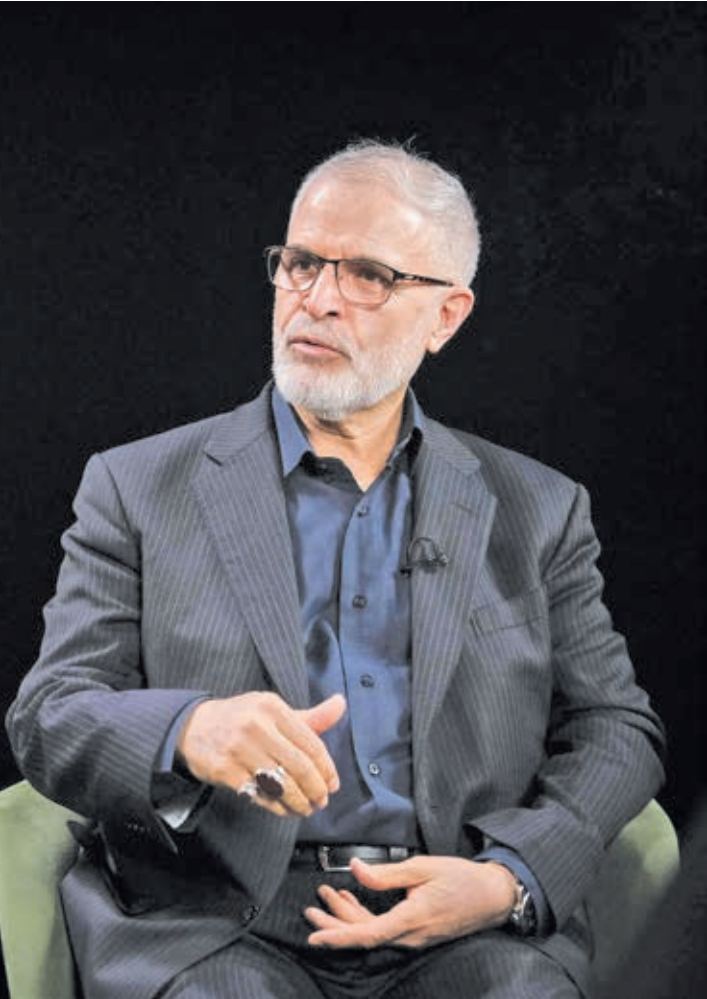




عکس: رضا مطهریان / ایران

سردار علی اکبر پورجمشیدیان، از خصوصیات اخلاقی و فرماندهی شهید مهدی باکری می گوید

فرمانده بی نظیر در تاکتیک و عملیات

شهید مهدی باکری، یکی از برجسته‌ترین فرماندهان دوران دفاع مقدس، نمونه‌ای درخشان از اخلاص، شجاعت و ایثار بود. به عنوان فرمانده لشکر ۳۱ عاشورا، نقشی کلیدی در عملیات‌های مهم دفاع مقدس مانند خیبر و بدر ایفا کرد. باکری با هوش نظامی، شجاعت بی نظیر و مدیریت هوشمندانه، نه تنها یک استراتژیست برجسته بود، بلکه در میدان نبرد نیز پیشگام بود و همواره در خط مقدم حضور داشت. مهدی باکری معتقد بود که فرمانده باید با عمل خود الگوی رزمندگان باشد، نه صرفاً با دستور دادن. این ویژگی او را به یک فرمانده محبوب و الهام‌بخش تبدیل کرده بود. همین روحیه هم باعث شد تا زمانی که برادرش حمید باکری به شهادت رسید، دستور داد که اول پیکر سایر شهیدا به عقب بازگردد و سپس اگر امکانش بود، پیکر حمید را نیز بازگردانند؛ اتفاقی که هیچ زمانی رخ نداد و پیکر حمید باکری هیچ کاه پیدا نکرد.

گفت‌وگو
علی عوض خواه
گروه سیاسی

فرمانده آن، برادر عزیزمان سردار جعفری، که بعدها فرمانده کل سپاه شدند، بود و سپس در مقطعی، یکی دیگر از برادران، آقای سردار امین شریعتی، این مسئولیت را بر عهده داشت. این تیپ از نیروهایی از نقاط مختلف کشور، از جمله رزمندگان آذربایجانی، تشکیل شده بود، اما در آن مقطع هنوز به طور کامل به نیروهای آذربایجانی واگذار نشده بود. بنابراین، در مقطعی، با نیروهای تبریز و اردبیل به لشکر محمد رسول‌الله اعزام شدیم و تعدادی دیگر از نیروهای آذربایجانی به لشکر ۸ نجف اشرف ملحق شدند. در آن زمان، شهید مهدی باکری جانشین شهید حاج احمد کاظمی در لشکر نجف بود. شهید مهدی باکری پس از آغاز جنگ و تشکیل تیپ‌های مستقل، به لشکر ۸ نجف اشرف ملحق و در آنجا همکار و جانشین شهید حاج احمد کاظمی شد. اتفاقاً برادر ایشان، حمید باکری، نیز در همان لشکر به عنوان فرمانده

در ارتباط با شهید بزرگوار مهدی باکری، به عنوان پرسش اول، چگونگی آشنایی شما با این شهید و الا مقام را بیان کنید. این آشنایی از کجا آغاز شد؟ ابتدا سالگرد دفاع مقدس را تبریک عرض می‌کنم و از خداوند متعال برای همه رزمندگان و کسانی که در جنگ تحمیلی ۱۴ روزه و دفاع مقدس هشت‌ساله حضور داشتند و تلاش می‌کردند، قوت و عزت‌طلب می‌کنم. این دفاع، افتخاری دیگر برای کشور، ملت، دولت و نیروهای مسلح ما به ارمغان آورد. آشنایی من با شهید باکری به سال‌های ۱۳۶۱ و ۱۳۶۲ بازمی‌گردد، هرچند حضور من در آذربایجان از سال ۱۳۵۹ آغاز شد. از تهران برای مأموریتی به آذربایجان اعزام و به دلایلی در آنجا ماندگار شدم و در سپاه آذربایجان مشغول به خدمت شدم. در آن زمان، هنوز لشکر عاشورا با تیپ عاشورا به طور کامل به نیروهای آذربایجانی واگذار نشده بود. تیپ عاشورا وجود داشت، اما

گردان مشغول به خدمت شد. یکی از افتخارات بزرگ شهید باکری، جانشینی در لشکر ۸ نجف و نقش کلیدی در موفقیت عملیات فتح‌المبین بود. در عملیات فتح‌المبین، همه نیروهای ارتش و سپاه حضور فعالی داشتند، اما لشکر ۸ نجف اقدام فوق‌العاده و خارق‌العاده‌ای انجام داد. آنها دشمن را در تنگه رقایبه دور زدند و به پشت نیروهای دشمن، حتی پشت توپخانه‌های دشمن، نفوذ کردند. فرمانده گروهی که در عملیات فتح‌المبین به پشت نیروهای دشمن نفوذ کرد و آنها را در محاصره قرار داد، شهید مهدی باکری، جانشین لشکر ۸ نجف، بود.

گردان مشغول به خدمت شد. یکی از افتخارات بزرگ شهید باکری، جانشینی در لشکر ۸ نجف و نقش کلیدی در موفقیت عملیات فتح‌المبین بود. در عملیات فتح‌المبین، همه نیروهای ارتش و سپاه حضور فعالی داشتند، اما لشکر ۸ نجف اقدام فوق‌العاده و خارق‌العاده‌ای انجام داد. آنها دشمن را در تنگه رقایبه دور زدند و به پشت نیروهای دشمن، حتی پشت توپخانه‌های دشمن، نفوذ کردند. فرمانده گروهی که در عملیات فتح‌المبین به پشت نیروهای دشمن نفوذ کرد و آنها را در محاصره قرار داد، شهید مهدی باکری، جانشین لشکر ۸ نجف، بود.

فرمانده گروهی که در عملیات فتح‌المبین به پشت نیروهای دشمن نفوذ کرد و آنها را در محاصره قرار داد، شهید مهدی باکری، جانشین لشکر ۸ نجف، بود

پس ارتباط صمیمانه‌ای که بین ایشان و شهید احمد کاظمی وجود داشت، از همان زمان شکل گرفت، درست است؟ این رابطه مانند رابطه‌ای برادرانه بود، فراتر از دوستی معمولی و فوق‌العاده صمیمی بود. این صمیمیت تا زمانی که

پس ارتباط صمیمانه‌ای که بین ایشان و شهید احمد کاظمی وجود داشت، از همان زمان شکل گرفت، درست است؟ این رابطه مانند رابطه‌ای برادرانه بود، فراتر از دوستی معمولی و فوق‌العاده صمیمی بود. این صمیمیت تا زمانی که



فرماندهان جوان بودند. خاطرات ما عمدتاً به پس از عملیات والفجر یک بازمی‌گردد. در مقطعی دوباره در لشکر عاشورا بودیم و از عملیات والفجر ۲ به بعد، به طور دائم در لشکر عاشورا حضور داشتم و در خدمت شهید مهدی باکری بودم. در عملیات والفجر ۲، والفجر ۳، خیبر و بدر، در کنار ایشان بودم. در عملیات خیبر برادرشان حمید باکری به شهادت رسید و سپس در عملیات بدر، ایشان به شهادت رسیدند.

طبیعتاً این پرسش مطرح می‌شود که چه ویژگی شخصیتی در شهید باکری وجود داشت که او را از دیگران متمایز می‌کرد و او را به «مهدی باکری» تبدیل کرد؟

به نظر من، برای بررسی شخصیت ایشان باید عمیق‌تر و با نگاهی تاریخی‌تر به موضوع پرداخت. به نظر من، خانواده ایشان خانواده‌ای عجیب بودند. آنان خانواده‌ای معمولی و کارگری با ویژگی‌های خاص بودند. پدرشان کارگر کارخانه قند بود و خانواده‌ای تقریباً پرجمعیت داشتند، با چند خواهر و برادر. شهید مهدی باکری در کودکی مادر خود را از دست داد و پدرشان ازدواج مجدد کرد و با نامادری زندگی می‌کردند، اما زندگی بسیار خوبی داشتند، زندگی‌ای معمولی و شیرین مانند زندگی بقیه مردم ایران. به نظر من، دورانی که در کنار نامادری عزیزشان و دیگر خواهران و برادران‌شان سپری کردند، تأثیر بسزایی داشت. ایشان خیلی تحت تأثیر شخصیت برادر بزرگ‌ترشان، شهید علی باکری، بودند. علی باکری در آن زمان، پیش از انقلاب، در سازمان مجاهدین خلق (موسوم به سازمان منافقین و قبل از تغییر رویه این سازمان در سال‌های پیش از انقلاب) فعالیت داشت و فردی کاملاً متفاوت بود. من به دلیل مطالعه شخصیت ایشان، اطلاع دارم که او با روحانیت، به‌ویژه بر شخص حضرت آیت‌الله خامنه‌ای ارتباط نزدیکی داشت. در اسناد ساواک که خودم مطالعه کرده‌ام، آمده است، درباره خدمت باکری ذکر شده که او به همراه برادرش علی، از طریق شخصی به نام سید علی مقدم، که اکنون مسئول ارتباطات دفتر مقام معظم رهبری هستند، در زمان ریاست جمهوری رئیس دفتر ایشان بودند، با حضرت آیت‌الله خامنه‌ای در ارتباط بودند. در اسناد آمده است که آنان در مشهد به دیدار حضرت آیت‌الله خامنه‌ای با برخی علمای دیگر می‌رفتند. این موضوع در خاطرات حضرت آیت‌الله خامنه‌ای نیز ذکر شده که ایشان در مشهد بودند و این دیدارها انجام شده و احتمالاً بعدها نیز ادامه داشته است. منظور من از علی باکری، جوانی مذهبی و مبارز است که شخصیت حمید و مهدی باکری پشت تحت تأثیر او بود. پیش از انقلاب، به واسطه ارتباطی که با حضرت آیت‌الله خامنه‌ای داشتند، ارتباط صمیمی با ایشان برقرار بود که تا زمان شهادت‌شان ادامه داشت. در بررسی زندگی شهید مهدی باکری، ایشان از جمله جوانانی بودند که در آن زمان به دانشگاه دولتی راه یافتند و در رشته مهندسی مکانیک تحصیل کردند. قبل از انقلاب، به خدمت سربازی رفتند و به عنوان افسر توپخانه خدمت کردند. در زمان رژیم پهلوی، از هم‌دوره‌های سربازی ایشان شنیده‌ام که او آموزش‌های نظامی را با دقت بسیار گوش می‌داد و یادداشت‌برداری می‌کرد. به عنوان افسر توپخانه، در زمینه دیده‌بانی و غیره، برخی دوستان به او می‌گفتند چرا این‌قدر این آموزش‌ها را جدی می‌گیری و یادداشت می‌کنی و تلاش داری یاد بگیری؟ ایشان گفتند روزی این دانش به درد ما خواهد خورد و لازم خواهد شد. این آموزش‌ها پس از پیروزی انقلاب و آغاز جنگ بسیار به کارشان آمد. برای مثال، در روزهای ابتدایی جنگ، همراه با شهید شفیع‌زاده به آبادان رفتند. ایشان از آذربایجان غربی و شهید شفیع‌زاده از آذربایجان شرقی، یک قیضه خمپاره برداشتند و به آبادان رفتند تا به رزمندگان کمک کنند. در آن زمان، آموزش‌هایی که در دوره سربازی دیده بودند، بسیار به کارشان آمد. به عنوان مثال، شهید باکری به عنوان دیده‌بان و شهید شفیع‌زاده پای قیضه خمپاره فعالیت می‌کردند.

رفتن ایشان به آبادان نیز خود داستان‌های بسیاری دارد. دوستان نقل کرده‌اند که در آن زمان، آبادان در محاصره بود و مامودمان نیز در آن زمان در محاصره آبادان بودیم. وقتی شهید باکری و شهید شفیع‌زاده به آنجا رفتند، راهی برای ورود وجود نداشت. گفته شد که باید با لنج‌های منطقه که بار جابه‌جا می‌کردند، بروند. آنان شبانه و با سختی بسیار از ماهشهر به آبادان رفتند. به ناخدای لنجی که به سمت بهم‌ن‌شیر و مناطق اطراف می‌رفت، گفتند آنان را همراه خود ببر. ناخدا گفت ابتدا بار لنج را که آرد یا چیزی مشابه بود، تخلیه کنند تا او آنان را ببرد. آنان بار لنج را تخلیه کردند. از این دست خاطرات در زندگی شهید باکری

محسن رضایی که در آن زمان فرمانده سپاه بودند، به من گفتند که هرگاه

در مسائل اطلاعاتی مشکلی پیدا می‌کردند، به شهید زین‌الدین مراجعه می‌کردند و در مسائل تاکتیکی و عملیاتی، شهید باکری و شهید خرازی را صدا می‌زدند و با آنان مشورت می‌کردند

بسیار است. ایشان آن‌قدر مردمی، ساده و بی‌آلایش بودند که کمتر کسی در برخورد اول متوجه می‌شد او فرمانده لشکری با چند هزار رزمنده است. این سادگی‌ها و منش زندگی مانند دیگر رزمندگان در دوران فرماندهی ایشان بسیار بود.

به عنوان پرسش آخر، نقطه قوت فرماندهی شهید مهدی باکری چه بود؟ به نظر من، صداقت، اخلاص، قدرت فرماندهی و توان مدیریتی ایشان بود. آقای دکتر محسن رضایی که در آن زمان فرمانده سپاه بودند، به من گفتند که هرگاه در مسائل اطلاعاتی مشکلی پیدا می‌کردند، به شهید زین‌الدین مراجعه می‌کردند و در مسائل تاکتیکی و عملیاتی، شهید باکری و شهید خرازی را صدا می‌زدند و با آنان مشورت می‌کردند. به دلیل قدرت فرماندهی و توان تاکتیکی که شهید مهدی باکری داشت، از نظر من جزو فرماندهان کم‌نظیر بودند. ایشان در زمان جنگ هم، ارتباط خوبی با حضرت آیت‌الله خامنه‌ای داشتند. یکی دو بار خودم را به دفتر ایشان فرستادند. متوجه شدم که ارتباط بسیار صمیمی بین حضرت آیت‌الله خامنه‌ای و شهید مهدی باکری وجود داشت. به مناسبتی به ایشان پیشنهاد کردم برخی از فرماندهان عملیات خیبر تشویق شوند. گفتند: «خیلی خوب است، چه تشویقی کنیم؟» گفتم: «مثلاً عکسی از امام ببریم و بدیهم که امام امضا کنند.» گفتند: «امام که خیلی سخت است.» گفتم: «خب، ببریم رئیس جمهوری امضا کند.» گفتند: «خیلی خوب است.» نامه‌ای ساده در دفترچه یادداشت من برای آقای سید علی مقدم نوشتم. من که جوان بودم و خیلی توجیه نبودم، با همان لباس بسیجی به درب ریاست جمهوری رفتم و زنگ زدم. نمی‌دانستم آقای مقدم چه‌کاره است. گفتم که از طرف آقای باکری کار فوری دارم. مرا به بالا بردند و متوجه شدم ایشان رئیس دفتر رئیس جمهوری هستند. گفتند: «چه کاری داری؟» گفتم: «آقا مهدی مرا فرستاده.» گفتم: «چهل عکس امام را بدهید رئیس جمهوری امضا کند.» آنها را گرفت و کنار گذاشت. گفت: «دیگر چه؟» گفتم: «جمله‌ای هم رئیس جمهوری زیر اینها بنویسد تا به فرماندهان بدهیم.» آن را هم گرفت. گفت: «دیگر چه؟» گفتم: «عکسی از امام بدهید و چیزی برای خانواده شهید حمید باکری بنویسید.» آن را هم گرفت و کنار گذاشت. فکر می‌کردم می‌گویند یک ماه دیگر بیا، اما گفتند: «فردا صبح زود بیا.» بعداً ظهر خدمت آقای مقدم رسیدم و گفتند: «فردا صبح زود بیا.» فردا صبح زود به دفتر رئیس جمهوری رفتم و دیدم تمام عکس‌هایی که داده بودیم، حضرت آیت‌الله خامنه‌ای امضا کرده‌اند و جملات موردنظر را نوشته‌اند. متوجه شدم که ارتباط بسیار صمیمی بین حضرت آیت‌الله خامنه‌ای و شهید مهدی باکری وجود دارد. بعدها دیدم که حضرت آیت‌الله خامنه‌ای نیز در خاطراتشان به این ارتباط اشاره کرده‌اند. ایشان فرمانده‌ای معنوی بودند. در کنار قدرت فرماندهی، بسیار معنوی و اهل قرآن و روضه بودند. در شب عملیات والفجر ۴، در میان شلوغی عملیات، که اداره عملیات کار بسیار سختی است، ایشان تکران بودند و دنبال من می‌گشتند. گفتند: «بچه‌ها دارند می‌روند، کسی را پیدا کن که برایشان روضه بخواند تا با حال معنوی به میدان بروند.» من ناگهان یکی از مداحان تبریز به نام حاج صادق کمالی را دیدم و گفتم: «آقا مهدی گفته برای بچه‌ها روضه بخوانید.» او روضه خواند و فضای عجیبی ایجاد شد. یا مثلاً گاهی به من می‌گفت: «صادق آهنگران را پیدا کن تا برای بچه‌ها روضه یا نوحه بخواند.» گفتم: «آقا جان، صادق آهنگران این قدر طرفدار دارد که به من وقت نمی‌دهد و نمی‌تواند بماند.» گفتم: «تو بچه‌ها را جمع کن، من خودم می‌روم آهنگران را می‌آورم.» یک فرمانده لشکر خودش رفت و آقای آهنگران را آورد. قبل از عملیات، او را آوردند و من رفتم آنجا. این قدر انسان بالنگیزه بود. در کنار کارهای نظامی، انسانی بسیار معنوی و اهل روضه، هیأت و قرآن بود. مثلاً در شب عملیات والفجر ۴، من قرآن می‌خواندم و ایشان به صدای من علاقه داشتند. گفتند: «قرآن بخوان.» فکر کردم جمله دارند، دو آیه خواندم و تمام کردم. گفتند: «چرا کم خواندی؟ اینها برای قرآن می‌جنگند، دوباره برایشان قرآن بخوان.» برای فرماندهانی که می‌رفتند و رزمندگان‌شان را راه می‌انداختند، این قدر به این مسائل اعتقاد داشت. این تلقیق معنویت و نظامی‌گری، فرمانده‌ای نمونه پدید آورد که هم در عرصه نظامی در تراز بالایی بود، چنانکه آقای محسن رضایی گفته‌اند در تاکتیک و عملیات بی‌نظیر بود، و هم در معنویت، مردمداری، صفا و صداقت بی‌نظیر بود.